خبر

پاسخ به ادعایی درباره «سلام فرمانده»

گرین‌کارتت مبارک باشد

یک خبرنگار حوزه موسیقی چندی پیش در توییتی مدعی شد که ملودی سرود «سلام فرمانده» کپی‌شده از یک سرود عربی است. او نوشت: «خلاصه بگم که سلام فرمانده هم کپی و در اصطلاح کاور از آب دراومد! ما خبرنگارهای موسیقی، وقتی یک اثر بدون ذکر خالق ملودی، ازش کپی بشه عبارت «سرقت‌هنری» رو استفاده می‌کنیم. معادلش حتما می‌شه «حق‌الناس» ربطی هم به مفاهیم و محتوا نداره. از یک قطعه عربی کاور شده.» بعد از انتشار این ادعا، ابوذر روحی، خواننده این قطعه به همراه حجت‌الاسلام سعید نعیمی، مسوول گروه ماح (ملت امام حسین(ع)) و تهیه‌کننده این سرود با انتشار ویدئویی به این ادعا پاسخ دادند و اعلام کردند آهنگ ارائه‌شده بعد از استغاثه در سرود سلام فرمانده مربوط به زمزمه یکی از شب‌های محرم هیأت منتظران ظهور شهرستان لنگرود بوده است و ملودی بعدی مربوط به یک مداحی است که توسط محمدصادق باقی‌زاده تولید شده و روحی خوانده است. بخش دیگری از ملودی این اثر نیز براساس یکی از سبک‌های امیر طلاجوران است. روحی خطاب به آن خبرنگار گفت: برای دیده‌شدن گفتی که ملودی سلام فرمانده را از آهنگ عربی که تنها سه چهار روز است منتشر شده، کاور کردیم؛ گرین‌کارتت مبارک باشد. راه‌های دیگری برای دیده‌شدن وجود دارد. / جام جم

نگاه

نبود نظارت، چشم اسفندیار آموزشگاه‌های بازیگری

مهدی عظیمی‌میرآبادی
تهیه‌کننده سینما

متاسفانه توهمی در میان برخی جوانان کشور درخصوص شخصیت‌های سینما به‌ویژه بازیگران شکل گرفته که هرکس وارد سینما و بازیگری شود، حتما آینده خوب و قابل اعتنایی خواهد داشت. همین توهم و تصور نادرست، خودش می‌تواند مقدمات یک دام را برای جوانان فراهم کند و به همین دلیل خانواده‌ها و مدیران فرهنگی باید به آن خیلی توجه داشته باشند. دوم، بحث وعده‌های توخالی است که آموزشگاه‌های بازیگری به جوانان و علاقه‌مندان می‌دهند؛ قول‌هایی چون معرفی این جوانان مشتاق به پروژه‌های مختلف سینمایی و تلویزیونی و فعالیت آنها به‌عنوان یک بازیگر حرفه‌ای. این وعده‌ها هم نقش مهمی در گرفتارشدن جوانان و علاقه‌مندان بازیگری در دام‌های موجود دارد. مشکل بعدی، باز به خود آموزشگاه‌های بازیگری مربوط می‌شود. برخی از این آموزشگاه‌ها با وجود اخذ مجوز از ارشاد، مشکلاتی در زمینه آموزش و مسائل دیگر دارند و برخی از آموزشگاه‌های فعال هم هستند که بدون مجوز فعالیت می‌کنند.

مشکلات این دسته دوم، خیلی بیشتر از گروه اول است. بحث چهارم مربوط به سطح اساتید و معلمان این آموزشگاه‌هاست. برخی آموزشگاه‌ها در تبلیغات خود از اسامی مشهور استفاده و هنرجویان و علاقه‌مندان را جذب می‌کنند. این در حالی است که بعضی از این استادان خودشان را حتی تا پایان دوره در این کلاس‌ها آفتابی نمی‌کنند و هرگز به‌عنوان معلم یا استاد، کسی آنها را نمی‌بیند. نکته بعدی این‌که متاسفانه در کنار بحث‌های فنی و آموزشی، مضامینی در بعضی از کلاس‌های سینمایی و بازیگری مطرح می‌شود که ضدارزشی هستند و حتی گاهی اوقات سویه‌های براندازانه هم دارند.

چنین مسائلی در ذهن هنرجویان القا می‌شود و می‌تواند آنها را به اشتباه بیندازد و برایشان مشکل‌ساز شود. مهم‌تر از همه این‌که متاسفانه نظارت ارشاد بر این آموزشگاه‌ها اصلا دقیق و کافی نیست و چشم اسفندیار این مراکز آموزشی، همین نبود نظارت یا ضعف نظارت وزارت ارشاد است که باعث می‌شود جوانان علاقه‌مند به بازیگری و هنرجویان این آموزشگاه‌ها به شدت آسیب‌پذیر باشند و حتی در ادامه سینما را هم آسیب‌پذیر کنند. چون خروجی این آموزشگاه‌ها، آینده سینمای حرفه‌ای را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. ضمن این‌که اغلب آموزش‌های این مراکز، تهی، سطحی و خطی است و نتیجه خوبی ندارد.

کسی که مدعی هنر به‌ویژه در زمینه سینماست باید علاوه بر اشراف فنی و تخصصی، از نظر فرهنگی و اخلاقی هم انسان شریف و درست و عمیقی باشد اما متاسفانه در آموزشگاه‌های بازیگری چندان به این مسأله توجه نمی‌شود و مثل آموزش‌های رانندگی که فقط رانندگی یاد می‌دهند و به جز امور فنی، مسائل مرتبط و ضروری دیگر را آموزش نمی‌دهند، آموزشگاه‌های بازیگری هم فقط روی امور فنی تمرکز دارند و به ضروریات فرهنگی و اخلاقی بی‌اعتنا هستند. یعنی اشکالاتی که در دانشگاه‌های ماست به مراتب در آموزشگاه‌های خصوصی بازیگری و سینمایی بیشتر است.

نکته مهم دیگر این‌که این آموزشگاه‌ها متاسفانه یک سبک مرید و مرادی را هم آموزش و رواج می‌دهند و به خاطر فساد و رانت‌هایی که در محیط سینما وجود دارد، همین هنرجویان بعدها تبدیل به باندهای قدرتمندی می‌شوند که فضای سینما را به مسیر اشتباهی می‌برند.

و نکته آخر، ضرورت رعایت اخلاق اجتماعی و فرهنگی در همه سطوح جامعه است. به‌ویژه فضاهای فرهنگی و هنری که باید سرآمد و الگو باشند اما متاسفانه خبرهایی که به گوش می‌رسد، نشان‌دهنده رعایت نکردن اخلاق اجتماعی و فرهنگی است که این هم نتیجه ضعف در نظارت است.

درنگ

نگاهی به رفتار سیاسی در تاریخ جشنواره فیلم کن (بخش نخست)

حرکت پیاده‌نظام هنر در شطرنج سیاست

رضا حسینی
نویسنده و منتقد سینما

پس از پایان یافتن هفتادوپنجمین جشنواره فیلم کن و اعلام نام برگزیدگان آن، بار دیگر این پرسش در نظر ایرانیان پررنگ شد که آیا این جشنواره سیاسی است و سیاست تا این میزان در گزینش آثار منتخب آن نقش دارد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش نیازی نیست راه دوری برویم و می‌توان این پاسخ را در همان سواحل جنوبی فرانسه یافت. نویسنده فرانسوی، اگنس پواریه اخیرا در واکنش به این ادعا که «به‌نظر می‌رسد جشنواره کن به‌دلیل توجه بیش از اندازه به زرق و برق و دچار شدن به تناقض‌های آشکار، دیگر مانند گذشته جدی نیست»، اظهار کرد: «شاید در نظر مردم سایر نقاط دنیا این رویداد هنری دیگر جدی نباشد اما برای ما فرانسوی‌ها کاملا جدی است. کن کلاس درس سیاسی ما و دانشگاهی برای آموختن مسائل ژئوپلتیک است. این رویداد هنری محلی است که ما در آن نکات مهمی را در رابطه با بخش‌های مختلفی از دنیا می‌آموزیم که آنها را هرگز از نزدیک ندیده‌ایم.»

شاید با این دست توضیحات، تردیدها در مورد وجود اهداف سیاسی در جشنواره فیلم کن (در کنار اهداف اقتصادی و فرهنگی) تا حدی برطرف شود اما برای کمرنگ شدن هرچه بیشتر این تردیدها مخصوصا برای فیلمسازان مشهور که سعی در بی‌اهمیت جلوه دادن این یورش سیاسی دارند، بد نیست نگاهی به تاریخچه جشنواره فیلم کن داشته باشیم و به مرور گزیده دخالت‌های سیاسی مشهود در تعیین برگزیدگان مهم‌ترین جایزه این جشنواره یعنی نخل طلا بپردازیم. گزارش پیش‌رو بخش نخست این مرور است و برای یافتن پاسخ چند سوال از جمله این‌که؛ وقتی روسیه در اثر جنگ اوکراین، توسط آمریکا تحریم شد، تمام هنرمندان روسی یکطرفه و از سوی برگزارکنندگان جشنواره از حضور در کن محروم شدند پس چرا ایران که ۴۳ سال در تحریم است نه تنها هنرمندانش از حضور در جشنواره کن محروم نمی‌شوند بلکه جایزه هم می‌گیرند؟! آیا این نتیجه حرکت سرباز هنرمند در صفحه شطرنج سیاست به نفع اهداف جشنواره کن است؟

جایزه‌ای برای خروشچف

پس از مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف، گشایش اندکی در امور فرهنگی و هنری اتحاد جماهیر شوروی پدید آمد که کنجکاوی جهان غرب را برانگیخت. خروشچف برخلاف استالین از آشنایی مردم روسیه با فرهنگ غرب بیمناک نبود و از همین‌رو بخشی از دیوارهای ساخته شده توسط استالین را خراب کرد. در زمان استالین، جهانگردان غربی به‌ندرت اجازه ورود به خاک روسیه را داشتند و مردم این کشور نیز نمی‌توانستند به خارج از مرزهای سرزمین شوراها سفر کنند اما خروشچف در سال ۱۹۵۷ میلادی این محدودیت را برای بخشی از مردم روسیه برچید. در تابستان همان سال او اجازه برگزاری ششمین جشنواره جهانی جوانان و دانش‌آموزان را در خاک روسیه صادر کرد و شهر مسکو میزبان این رویداد فرهنگی شد. در این جشنواره سه میلیون نفر از مردم مسکو شرکت داشتند و ۳۰ هزار جوان خارجی نیز از آن‌سوی مرزها به آنها پیوسته بودند. انجام این اقدامات در کنار دادن اجازه انتشار به کتاب «نه با نان خالی» نوشته ولادیمیر دودینتسف و همچنین فعالیت نشریات متفاوت و نوگامی مانند نووی میر (دنیای جدید) که در دوران استالین امکان ابراز وجود نداشتند، نوید تحولات ملموسی را در عرصه سیاست و فرهنگ شوروی می‌داد. این موضوع مسؤولان برگزاری جشنواره فیلم کن را بر آن داشت تا در سال ۱۹۵۸ میلادی جایزه نخل طلا را به نماینده اتحاد جماهیر شوروی یعنی فیلم «درناها پرواز می‌کنند» ساخته میخائیل کالاتازوف اهدا کنند.

تیری که خطا رفت

جایزه‌ای که در یازدهمین جشنواره کن به نماینده شوروی اهدا شد بیش از کارگردان این فیلم به نیکیتا خروشچف تعلق داشت و در عمل جایزه‌ای سیاسی بود؛ شاید با این هدف که او تشویق شود تا سیاست‌های استالین را به‌طور کامل کنار بگذارد و درهای بیشتری به‌سوی اروپا و جهان غرب بگشاید.

با این حال جایزه سینمایی مذکور که رنگ و بوی سیاسی داشت، موجب تداوم اصلاحات فرهنگی و هنری در اتحاد جماهیر شوروی نشد و خیلی زود در شروع به چرخیدن بر همان پاشنه سابق (زمان زمامداری استالین) کرد. در همان سال که فیلم درناها پرواز می‌کنند جایزه نخل طلا را دریافت کرد، انتشار کتاب «دکتر ژیواگو» در سطح کشور به دستور خروشچف ممنوع شد و نویسنده این اثر یعنی بوریس پاسترناک تحت فشارهای شدید حزب کمونیست قرار گرفت. این فشارها به‌حدی بود که او از دریافت جایزه ادبی نوبل طفره رفت و از سر ناچاری آن را رد کرد. به این ترتیب فیلم سینمایی درناها پرواز می‌کنند به اولین و آخرین فیلم اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد که توانست جایزه نخل طلای کن را دریافت کند.

خاکسپاری بخشی از تاریخ

جشنواره فیلم کن در طول دهه ۷۰ میلادی تمرکز ویژه‌ای بر سینمای کلاسیک آمریکا و سینمای نئورئالیست ایتالیا داشت، تا جایی که تقریبا سه‌چهارم جوایز نخل طلای این دهه به فیلم‌های آمریکایی و ایتالیایی تعلق گرفت. در میان آن دسته از آثار آمریکایی که در طول این دهه موفق به کسب نخل طلای کن شدند دست‌کم سه مورد در داستان خود به جنگ ویتنام اشاره داشتند. دو فیلم «مش» ساخته رابرت آلتمن و «راننده تاکسی» به کارگردانی مارتین اسکورسیزی حوادث جنگ ویتنام را در پس‌زمینه رخدادهای اصلی داستان مطرح کرده بودند و فیلم «اینک آخرالزمان» اثر فرانسیس فورد کاپولا به‌طور مستقیم به این موضوع می‌پرداخت. در واقع به‌نظر می‌رسد توجه به جنگ ویتنام که در طول دهه ۷۰ میلادی یکی از بحث‌های داغ روز بود، آن زمان در دستور کار دست‌اندرکاران جشنواره کن قرار داشت. جالب آن است که جنگ ویتنام در ابتدا واکنش دولت ویتنام شمالی به سیاست‌های استعماری فرانسه در این کشور بود. با این حال پس از دخالت‌های آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در این جنگ، فرانسه به‌تدریج خود را کنار کشید و با ترک خاک ویتنام به‌طور کامل از میدان نبرد دوری گزید. پس از گذشت چند سال، اقدامات نظامی آمریکا در ویتنام گسترش یافت و به همان نسبت که تعداد قربانیان فزونی می‌گرفت، نوک پیکان انتقادها در محافل مختلف از جمله هنری به سمت این کشور متمرکز می‌شد؛ تا جایی که نقش فرانسه در شعله‌ور شدن آتش این نبرد خانمان‌سوز اندک اندک به بوته فراموشی سپرده شد. به‌تدریج آثار سینمایی متعددی برمبنای جنگ‌افروزی آمریکا در خاک ویتنام خلق شد که برخی از آنها توجه مردم جهان را به خود جلب کرد. گردانندگان جشنواره کن نیز با زیرکی خاصی شاخص‌ترین آثار سینمایی ساخته شده براساس این موضوع را دستچین می‌کردند و با جایزه دادن یا برجسته ساختن نام آنها بر نقش دولت فرانسه در فجایع ویتنام خاک می‌ریختند. به لطف ملکه شدن نام این آثار سینمایی در حافظه عمومی، امروز کمتر کسی از مردم عادی نقش دولت وقت فرانسه در آغاز جنگ ویتنام را به یاد می‌آورد و همه آمریکا را مقصر اصلی این فاجعه تاریخی می‌دانند.

جایزه‌ای که در یازدهمین جشنواره کن به نماینده شوروی اهدا شد بیش از کارگردان این فیلم به نیکیتا خروشچف تعلق داشت و در عمل جایزه‌ای سیاسی بود

حمایت تام و تمام از یک فیلم ناتمام

در سال ۱۹۷۹ میلادی سی‌ودومین جشنواره فیلم کن برگزار شد که در نهایت مهم‌ترین جایزه خود را میان دو فیلم به اشتراک گذاشت. جایزه نخل طلای این دوره از جشنواره به فیلم «اینک آخرالزمان» ساخته فرانسیس فورد کاپولا تعلق گرفت. این امر در شرایطی رقم خورد که فیلم مذکور هنوز کامل نشده بود و نسخه ناقص و نیمه‌تمام آن در جشنواره کن به نمایش درآمد. با این حال همین فیلم ناتمام توانست در کنار فیلم «طبل حلبی» به کارگردانی فولکر شلوندورف که با اقتباس از رمان گونتر گراس ساخته شده بود، جایزه نخل طلا را به خود اختصاص دهد. فرانسیس فورد کاپولا پس از نمایش فیلم خود در کن به‌شدت به مطبوعات آمریکا تاخت و به‌دلیل بی‌توجهی به جنگ ویتنام و پرداختن پیش از موعد به جزئیات فیلم او، آنها را منحط خواند. او همچنین برخی از همکاران خود را از تیغ تند انتقاد بی‌نصیب نگذاشت و نوع نگاه به جنگ ویتنام در آثاری نظیر «شکارچی گوزن» را از نظر سیاسی، سطحی و ساده‌انگارانه توصیف کرد. فرانسواز ساگان، نویسنده و نمایشنامه‌نویس فرانسوی که در آن سال ریاست هیات داوران جشنواره کن را برعهده داشت بعدها اعتراف کرد که آن روزها فشارهای بی‌موردی وجود داشت که کاپولا و فیلم او باید حتما از کن جایزه دریافت کند. به اعتقاد او فیلم طبل حلبی مستحق آن بود که جایزه نخست این جشنواره را به تنهایی دریافت کند؛ چراکه کاپولا پنج سال قبل در بیست‌وهفتمین جشنواره کن موفق به دریافت جایزه اصلی برای فیلم «مکالمه» شده بود و دلیلی نداشت که بار دیگر این جایزه را برای یک فیلم نیمه‌کاره دریافت کند.

با این حال خانم ساگان به این نکته اشاره نکرد که چه کسانی او و همکارانش را برای انتخاب فیلم اینک آخرالزمان تحت فشار قرار دادند. در بخش دوم این مطلب نمونه‌های دیگری از نقش پررنگ سیاست در معرفی برگزیدگان جایزه نخل طلای کن را مرور خواهیم کرد.

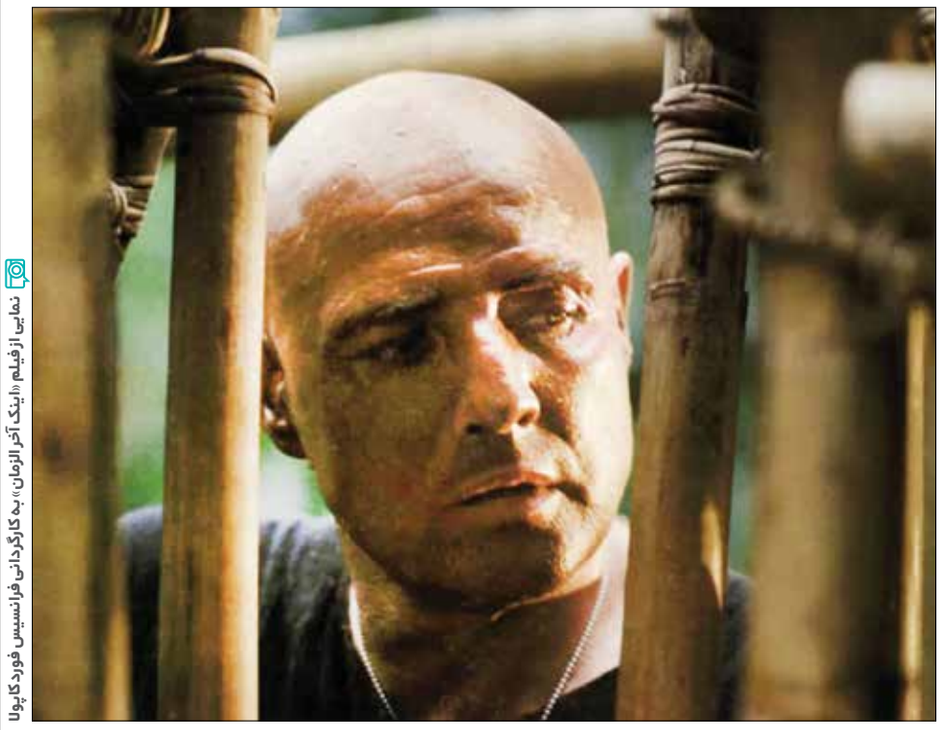

نمایی از فیلم «اینک آخرالزمان» به کارگردانی فرانسیس فورد کاپولا

یورش

ظهور آندره وایدا

در نخستین جشنواره فیلم کن که در سال ۱۹۴۶ میلادی برگزار شد، نماینده شوروی سابق یعنی فیلم «نقطه بازگشت» ساخته فردریک ارملر به‌عنوان یکی از ۱۱ اثر برگزیده لقب گرفت اما در آن زمان، اتحاد جماهیر شوروی جزو گروه متفقین به‌شمار می‌رفت و هنوز وارد جنگ سرد با جهان غرب نشده بود. پس از آن، سیاست جشنواره کن نسبت به شوروی سابق تغییر کرد. در طول دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، این جشنواره روی فیلم‌های کشورهای اروپای‌شرقی آغوش گشود؛ یعنی آثاری که زندگی مردم این سرزمین‌ها را زیر سلطه کمونیسم به تصویر می‌کشیدند. در همین سال‌ها بود که یکی از کارگردانان لهستانی مستعد یعنی آندره وایدا توانست نام خود را در کن مطرح کند و به هنرمندی سرشناس تبدیل شود.

نمای نزدیک

تئاتر رها شده است!

حسن دادشکر، از چهره‌های باسابقه تئاتر ایران چندین کار برای اجرا مدنظر دارد اما شرایط تولید و اجرای تئاتر را مناسب نمی‌بیند زیرا معتقد است تئاتر به حال خود رها شده است.

وی که حدود سه ماه قبل تحت جراحی قلب قرار گرفت، دوران درمان و نقاهت خود را سپری کرده است. دغدغه همیشگی دادشکر تولید و اجرای تئاتر است، البته نه به هر قیمتی.

وی گفت: کار برای کار کردن دارم ولی شرایط فراهم نیست. در گذشته یکی دو بار به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پیشنهاد کردم ولی گفته شد که بودجه ندارند.

طی سه ماه گذشته نیز به‌دلیل جراحی قلب نمی‌توانستم به خودم فشار بیاورم و پیگیر باشم. تئاتر قیم و متولی نداشته و حالا هم که با تغییرات مدیریتی این ماجرا وضعیت مشخصی ندارد. تئاتر نیاز به صداقت، اندیشه و کار خوب دارد ولی متأسفانه بیشتر شاهد تولید و اجرای کارهای بازاری هستیم. متأسفانه تئاتر به حال خود رها شده و حمایت درستی از آن نمی‌شود. / مهر

خواننده کانادایی فلج شد

لیک طرف از صورت جاستین بیبر، خواننده معروف کانادایی به دلیل ابتلا به یک ویروس نادر فلج شد.

این خواننده با انتشار یک ویدئو در صفحه اینستاگرام خود از ابتلا به یک ویروس جدید خبر داد که نیمی از صورتش را فلج کرده و به لغو اجراهای وی در تورنتو و واشنگتن دی‌سی انجامیده است.

بیبر در این ویدئوی دو دقیقه‌ونیمه به هوادارانش توضیح داد که به سندرم رامسی هانت مبتلا شده است؛ ویروس نادری که اعصاب صورت را درگیر کرده و می‌تواند به فلج آن منجر شود. وی گفت: به آنها که از لغو اجراهای بعدی‌ام دلخور شده‌اند می‌گویم همان‌طور که می‌بینید من از لحاظ جسمی قادر به اجرا در این کنسرت‌ها نیستم و مشکلی که دارم نسبتا جدی است. صورتم به وضع عادی برخواهد گشت. این مساله کمی زمان می‌برد؛ نمی‌دانیم چقدر طول می‌کشد اما در نهایت خوب خواهم شد. امیدوارم و به خدا اعتماد دارم و مطمئنم همه اینها حکمتی دارد. / ایرنا

نبود مرزبندی معضل هنرهای تجسمی

مجتبی مجلسی، گرافیست در کارگاه تصویرسازی در خانه هنرمندان اصفهان گفت: یکی از معضلات هنرهای تجسمی ما در رشته‌هایی مثل کارتون، تصویرسازی و نقاشی و گرافیک دیزاین، نبود تمایز و مرزبندی است.

وی افزود: درواقع منظور این است که من به‌عنوان یک طراح نمی‌دانم کاری که انجام می‌دهم نقاشی، تصویرسازی یا کارتون است. تمایز پررنگی میان کارهایی که انجام می‌دهیم وجود ندارد زیرا ما همیشه زیر سایه نقاشی بزرگ شده‌ایم و رشته‌های دیگر (مانند کارتون، تصویرگری و ...) زیر سایه نقاشی بال و پر گرفته‌اند.

اساتید هیچ‌وقت انگیزه برای این‌که تمایز بین این رشته‌ها بگذارند، نداشتند و عدم تمایز اکنون به مشکل رسیده و سبب آسیب شده است. مجلسی خاطرنشان کرد: در این کارگاه به بیان تمایزها پرداختیم و این‌که وقتی وارد دنیای طراحی می‌شویم جزئیات برایمان مهم نیست و زیبایی‌شناسی تفاوت پیدا می‌کند و همان رفتارهای تصویرگری را نمی‌توانیم در طراحی داشته باشیم. / حوزه هنری

ذائقه کودک و نوجوان متاثر از غرب است

مجید ملامحمدی، نویسنده حوزه کودک و نوجوان با اشاره به این‌که در فضایی که پر از هجوم آثار غربی نظیر فیلم، سریال، انیمیشن، کتاب و ... است و ذائقه کودک و نوجوان متاثر از آنهاست، باید به آثار مرتبط با مفاهیم اهل‌بیت(ع) با دقت و ظرافت بیشتری بپردازیم، گفت: وقتی ما در جامعه‌ای شیعی زندگی می‌کنیم که امام‌رضا(ع) در آن ولی‌نعمت ما هستند و خودمان هم منتسب به اهل‌بیت(ع) هستیم، طبیعتا باید زندگی‌مان براساس شیوه زندگی آن بزرگواران باشد و سبک زندگی‌مان هم باید سبک زندگی اسلامی براساس زندگی اهل‌بیت(ع) باشد. لزوم و اهمیت این مساله آشکار است و طبعا در فضایی که پر از هجوم آثار غربی نظیر فیلم، سریال، انیمیشن، کتاب و ... مختلف است و ذائقه کودک و نوجوان و اندیشه، پوشش، رفتار و کردار آنها، متاثر از آثار غرب است، باید به این‌گونه آثار با مفاهیم اهل‌بیت(ع) و تاریخ اسلام با دقت و ظرافت بیشتری بپردازیم تا جایگزین خوبی در مقابل آن هجمه و هجوم فکری برای کودک و نوجوان باشد. / فارس